

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال بیست و سوم، شماره نود

تابستان ۱۴۰۱

کاربست روش متن پژوهی در بررسی انتقادی گرایش مذهبی هشام کلبی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۷/۲۵

زهرا روح الهی امیری^۱

ابراهیم صالحی حاجی آبادی^۲

یکی از آفات پژوهش، سوگیری‌های پیشین مبتنی بر شهرت یک مطلب و یا پذیرش بی چون و چرای باور پیشینیان در باره دیدگاه‌های یک مؤلف است. در این گونه موارد، بازخوانی متون برجای مانده از یک مؤلف، به عنوان گویاترین سند بازنمایی اعتقادی او، می‌تواند بسیار راهگشا باشد. پژوهش پیش‌رو، با بهره‌گیری از روش متن پژوهی، به بازخوانی گرایش‌های اعتقادی هشام کلبی پرداخته است. در پرتو این پژوهش و با توجه به آثار به‌جای مانده از هشام و بررسی آن در سه محور: بررسی تعابیر مربوط به خلفا، گزارش‌های تاریخی مؤلف و روابط و شرایط سیاسی او، این نتیجه به دست آمده است که برخلاف دیدگاه رایج در باب غالی بودن هشام کلبی در منابع فریقین، وی نه تنها شیعه غالی نبوده، بلکه حتی تشیع او نیز محالّ تردید است.

کلیدواژگان: هشام کلبی، متن پژوهی، تاریخ‌نگاری، شیعه غالی.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه باقرالعلوم (ع): (z.rooholahiamiri@yahoo.com).

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم (ع): (salehi.ebrahim14@gmail.com).

مقدمه

بازخوانی دیدگاه مورخان و بررسی آرا و نظرات آنها بر اساس متون برجای مانده از آنها، یکی از روش‌های پژوهش‌های تاریخی است که امروزه با عنوان «متن‌پژوهی» انجام می‌پذیرد. این روش، به محقق امکان بررسی دقیق‌تر بر مبنای روایت‌های متنی او را فراهم می‌نماید. همچنین، مدخلی برای پاسخگویی به این سؤال را که مورخان چه انگیزه‌هایی داشته و چه می‌اندیشیده‌اند، آسان‌تر خواهد نمود. هشام‌بن محمد بن سائب بن بشر کلبی (م. ۲۰۴)، مورخ پُرآوازه سده دوم هجری و دارای آثار فراوانی است که بیشتر آنها در جور زمانه و کم‌اعتباری علم در سده دوم از میان رفته است.^۱ در بررسی آثار و تألیفات او در مورد زندگی پیامبر ﷺ در دوره قبل از اسلام، گزارش‌هایی ارائه شده که ظاهراً با گرایش تشیع غالی یا تشیع منسوب به مؤلف سازگار نیست.

طبق نقل محققان و اهل رجال، مانند: ابن حبان (۳۵۴ق)، نجاشی (۴۵۰ق)، سمعانی (۵۶۲ق)، علامه حلی (۷۲۶ق) و ذهبی (۷۴۸ق)، هشام از اصحاب امام باقر علیه السلام (م. ۱۱۴ق) و امام صادق علیه السلام (م. ۱۴۸ق) بوده است و تشیع او، در اکثر کتب رجالی شیعه مورد تأیید قرار گرفته است؛ اما طرح مباحثی چون شرک پیامبر ﷺ قبل از اسلام، شرک ابوطالب و عبدالمطلب و یا اظهارات او در مورد خلفای سه‌گانه، مواردی است که نمی‌تواند با گرایش‌های فکری هشام که تشیع غالی و یا تشیع اعتقادی است، منطبق باشد.

پژوهش و کاوش در متن‌های برجای مانده از کلبی، با وجود یکپارچگی نسبی در بیان تشیع کلبی از سوی مورخان، این فرصت را فراهم می‌آورد تا به دور از هرگونه تأثیرپذیری از نقل بزرگان در باب گرایش او، با بررسی و تحلیل روایت‌های او، به نتیجه‌نهایی در این باب برسیم. بی‌تردید، بررسی سندی گزارش‌ها که آیا مراد اسناد، خود هشام است یا اسناد

۱. ندیم، الفهرست، ص ۱۱۰.

دیگران از هشام، آن هم راه علمی دیگری برای رسیدن به حقیقت است که در این پژوهش مد نظر نخواهد بود و مجال دیگری را می‌طلبد.

این پژوهش، با روش متن‌پژوهی، به مقایسه و بررسی گزارش‌های تاریخی ارائه‌شده توسط مؤلف با گرایش اعتقادی منتسب به او اقدام خواهد نمود و علاوه بر آن، گزارش‌های موجود در منابع در مورد ارتباطات سیاسی او را برای سنجش جهت‌گیری‌های سیاسی‌اش مورد توجه قرار خواهد داد. بر این اساس، در دو بخش: «پیشینه‌شناسی اعتقادی مؤلف و پژوهش و بررسی متنی آثار» و «بررسی گزارش‌های او و نقل‌های دیگران در مورد وی»، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در مورد پیشینه این موضوع، می‌توان به برخی کتب چون تبیین نقش هشام کلبی در فرهنگ و تمدن اسلامی نوشته اصغر منتظر القائم و وحید سعیدی یا کتاب تاریخ‌نگاری خاندان کلبی نوشته سید محمد سلطانی اشاره کرد. در این میان نیز مقالاتی به هشام کلبی پرداخته است؛ از جمله مقاله «بررسی چارچوب‌های تاریخ‌نگاری هشام کلبی» که توسط یعقوب پناهی، وحید سعیدی و اصغر منتظر القائم در شماره ۱۳ فصلنامه تاریخ و تاریخ‌نگاری سال ۱۳۹۳ به چاپ رسیده است. مقاله دیگری تحت عنوان «شاخصه‌های هویت عربی در نظام فکری هشام کلبی بر پایه انسب نگاشته‌های وی (جمهرة النسب و نسب معد و یمن الکبیر)» نوشته زینب امیدیان که در فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، سال نهم، پاییز ۱۳۹۶، شماره ۳۳ به چاپ رسید.

این تحقیقات، هرکدام زوایایی از زندگی و آثار هشام را مورد بررسی قرار داده‌اند که تفاوت این قبیل تحقیقات با تحقیق پیش‌رو، نقد و بررسی گرایش مذهبی هشام با توجه به آثار وی خواهد بود.

پیشینه‌شناسی اعتقادی هشام

نسب هشام

هشام بن محمد بن سائب بن بشر کلبی، از بزرگ‌ترین نویسندگان قرن دوم است. سائب، عبید و عبدالرحمن، از فرزندان بشر کلبی، جدّ هشام بودند که در جنگ جمل و صفین حضرت علی علیه السلام را همراهی کردند. سائب بن بشر، همراه معصب بن زبیر (۷۲ق) کشته شد. محمد بن سائب^۱ در جنگ جمام همراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث (۸۵ق) حضور داشت. وی عالِم به علم نسب و تفسیر بود که در سال ۱۴۶ق در زمان خلافت منصور عباسی (۱۵۸ق) در کوفه وفات کرد.^۲

محمد، فرزندی به نام ابومنذر هشام، معروف به هشام کلبی داشت. آگاه به وقایع ایام عرب^۳ و سیره و آثار، حافظ، مفسر^۴ و اعلم مردم به علم انساب بود.^۵ دارای هوشی سرشار و حافظه قوی بود؛ به گونه‌ای که از هشام نقل شده: قرآن را در سه روز حفظ کرد؛^۶ هرچند ذهبی (۷۴۸ق) او را در این سخن، متهم به دروغ‌گویی کرده است.^۷ سرانجام، کلبی در

۱. علامه حلی، *ارشاد الازهان*، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۶، ص ۳۵۹؛ ابن قتیبه، *المعارف*، ص ۵۳۶؛ *تقفی، الغارات*، ج ۲، ص ۷۴۷؛ ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۹، ص ۱۵۹؛ *طبری، المنتخب من ذیل المذیل*، ص ۱۳۷.

۳. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۶، ص ۳۵۹؛ کلبی، *نسب معد*، ج ۱، ص ۹.

۴. زمخشری، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۳۸۹.

۵. نجاشی، *رجال نجاشی*، ص ۴۳۴؛ شیخ طوسی، *رجال طوسی*، ص ۳۳۱؛ *قمی، الکنی واللقاب*، ج ۳، ص ۱۱۷.

۶. ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۱، ص ۳۴۳؛ *تقفی، الغارات*، ج ۲، ص ۷۴۷؛ علامه حلی، *ارشاد الازهان*،

ج ۱، ص ۱۵۷؛ علامه حلی، *مختلف الشیعه*، ج ۱، ص ۱۳۵.

۷. ذهبی، *سیر اعلام النبلا*، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ ق در کوفه از دنیا رفت.^۲ اگرچه برخی سال وفاتش را ۲۰۵ یا ۲۰۷ ق ذکر کرده‌اند،^۴ اما با توجه به ضعف و تأخر منابع دو قول اخیر، این دو قول قابل تردید است.

هشام کلبی تألیفات فراوانی داشته است؛ به گونه‌ای که شمار آثارش پنجاه^۵ یا صد^۶ یا ۱۴۴^۷ و یا ۱۵۰ عدد ضبط شده است؛^۸ هرچند از میان این حجم عظیم از آثار، در زمان حاضر، ظاهراً فقط چند کتاب با عنوان: *الاصنام* (تنکیس الاصنام)، *انساب الخیل* (نسب فحول الخیل فی الجاهلیة والاسلام)، *الجمهرة النسب*، *نسب معد و الیمن الکبیر*، از وی باقی مانده است.^۹

۱. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۴، ص ۴۶؛ *سمعی*، *الانساب*، ج ۱، ص ۵؛ همان، ج ۵، ص ۸۶.
۲. ندیم، *الفهرست*، ص ۱۰۸؛ ابن اثیر، *اللباب فی تهذیب الانساب*، ج ۳، ص ۱۰۵؛ ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۱، ص ۳۴۳.
۳. زمخشری، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۳۹۰.
۴. همدانی، *الاکلیل*، ج ۱، ص ۹۲؛ همان، ج ۸، ص ۱۳۲.
۵. نجاشی، *رجال نجاشی*، ص ۴۳۴.
۶. ثقفی، *الغارات*، ج ۲، ص ۷۴۶؛ نمازی، *مستدرک سفینة البحار*، ج ۹، ص ۱۵۰؛ قمی، *الکنی واللقاب*، ج ۳، ص ۱۱۸.
۷. ندیم، *الفهرست*، ص ۱۰۸-۱۱۱؛ ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۸۲.
۸. ذهبی، *سیر اعلام النبلا*، ج ۱۰، ص ۱۰۲؛ زمخشری، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۹۰؛ علیخان عرشی، *اسناد نهج البلاغه*، ص ۱۶.
۹. کلبی، *الاصنام*، ص ۷۹-۹۸.

خاندان کلبی، از خاندان‌های بزرگ کوفه بود که نسب آنها به کلب‌بن‌وبره از قبیله قضاعه یمن برمی‌گردد.^۱ محمدبن سائب‌بن‌بشر، هشام‌بن‌محمدبن سائب و عباس‌بن‌هشام‌بن‌محمد، از مشهورترین اندیشمندان و تاریخ‌نویسان این خاندان در قرون اولیه اسلامی هستند که نقش بسزایی در گردآوری و نشر معارف اسلامی داشتند.^۲ از همین رو، شماری نسب هشام را نسبی عالی معرفی کرده‌اند.^۳ وجود سند «هشام الکلبی عن ابيه عن جده» در برخی منابع و نیز نقل‌های متعدد عباس‌بن‌هشام کلبی از هشام، و هشام‌بن‌محمد کلبی از پدرش، نشان می‌دهد که این خانواده، اهل تاریخ بوده است.^۴

غالب افراد خانواده کلبی، از هواداران خاندان امام علی علیه السلام و از دشمنان بنی‌امیه بودند و از این رو، با کسانی که با بنی‌امیه پیکار می‌کردند، همراه می‌شدند. بنابراین، از منظر بزرگان فریقین، خاندان کلبی، شیعه و در زمره محبان اهل‌بیت و اصحاب ائمه^۵ بودند.

۱. سمعانی، الانساب، ج ۱۱، ص ۳۴.

۲. نجاشی، رجال، ص ۴۳۴؛ شیخ طوسی، رجال طوسی، ص ۳۳۱؛ قمی، الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۱۱۷.

۳. ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۴۷؛ ابوعلی حائری، منتهی المقال، ج ۶، ص ۴۳۳؛ قمی، الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۱۱۷؛ نوری، خاتمة المستدرک، ج ۹، ص ۴۸؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۵۶۷؛ تفرشی، نقد الرجال، ج ۵، ص ۵۲؛ اردبیلی، جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۱۷؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۳۳۶؛ نمازی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۱۵۹؛ آقابزرگ، الذریعة، ج ۱، ص ۲۷۳.

۴. جعفریان، منابع تاریخ اسلام، ص ۱۴۸.

۵. ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۴۶؛ ابن حبان، المجروحین، ج ۳، ص ۹۱؛ شیخ طوسی، رجال طوسی، ص ۳۳۱.

محمد از شیعیان خاص^۱، از محدثان امامی جلیل‌القدر^۲ و از شیعیان و اصحاب امام باقر علیه السلام^۳ و حضرت صادق علیه السلام بود و شماری ادعا کرده‌اند: هشام و پدرش، معتقد به امامت منصوص بودند.^۴

از منظر اهل سنت نیز هشام کلبی، نه تنها شیعه، بلکه نامش به‌عنوان شیعه غالی ضبط شده و ابن حبان (۳۵۴ق)، سمعانی (۵۶۲ق) و ابن خلکان (۸۱ق) بر غلو کلبی در تشیع تصریح کرده‌اند.^۵ از منظر شیخ مفید (۴۱۳ق)، غلو به معنای تجاوز از حد و خروج از مقصد است^۶ و اینکه برخی هشام را شیعه غالی برشمرده‌اند، شاید بدین جهت باشد که مطالبی در مورد امام صادق علیه السلام نقل کرده است؛ از جمله اینکه گوید: مریض شدم و تمام علمم را فراموش کردم. پس، نزد امام صادق علیه السلام رفتم و آن حضرت ظرفی از آب به من نوشاند و این‌گونه تمام علومم باز گشت.^۷

ابن اثیر (۳۰ق) هشام را شیعه^۸، ذهبی (۷۴۷ق) وی را رافضی^۹ و شمار بسیاری از رجال‌شناسان و معاصران شیعه، همانند: آغابزرگ، شیخ عباس قمی، تستری، نوری،

۱. نجاشی، رجال، ص ۴۳۴؛ علامه حلی، ایضاح الاشتباه، ص ۳۱۲؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۲۸۹.

۲. زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۳۸۹.

۳. تقفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۴۶؛ قمی، الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۱۱۷.

۴. منتظر القائم و سعیدی، تبیین نقش هشام کلبی در فرهنگ و تمدن اسلامی، ص ۳۰.

۵. ابن حبان، المجروحین، ج ۳، ص ۹۱؛ سمعانی، الانساب، ج ۵، ص ۸۶؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان،

ج ۴، ص ۳۱۰.

۶. شیخ مفید، تفسیر القرآن المجید، ص ۱۶۷.

۷. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۳۴.

۸. ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۱۰۵.

۹. ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۱۰، ص ۱۰۱؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۴۳.

بروجردی و... با استناد به دیدگاه بزرگان فریقین همچون نجاشی (۴۵۰ق) و سمعانی (۵۶۲ق)، تصریح دارند: «ابومنذر، دارای نسب عالی، در تشیع غالی و مختص به مذهب تشیع است.»^۱

لازم است، با توجه به گونه‌های مختلف غلو در تاریخ، به این نکته توجه شود که غلو در ذات به اباحه‌گری و الوهیت ائمه معتقد است و غلو در صفات، به بیان فضایل برای اهل بیت قائل است که دارای آن نبوده‌اند.^۲ بنابراین، درج غلو در کنار نام هشام، باید از نوع دوم باشد. مؤید این عبارت، تأکید ذهبی و ابن‌عساکر، بر رافضی بودن هشام و پدرش می‌باشد.^۳

از آنچه بیان شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت: از منظر عالمان شیعی در قرون نخست، میانی و متأخر، کلبی دارای گرایش شیعی بوده است؛ اما از منظر اهل سنت، کلبی دارای تشیع غالی بوده و شماری از شیعیان معاصر نیز در تلفیق دیدگاه قدمای شیعه و اهل سنت، گرایش مذهبی کلبی را به‌عنوان شیعه و غالی ضبط کرده‌اند.

با مرور نظرات مختلف در گرایش هشام کلبی، رجوع به گزارش‌های تاریخی او و دلالت‌های مندرج در متن، می‌تواند در روشن شدن نظریه شیعه و یا غالی بودن او مؤثر باشد.

۱. ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۴۷؛ ابوعلی حائری، منتهی المقال، ج ۶، ص ۴۳۳؛ قمی، الکنسی والالاقاب، ج ۳، ص ۱۱۸؛ نوری، خاتمة المستدرک، ج ۹، ص ۴۸؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۵۶۷؛ تفرشی، نقد الرجال، ج ۵، ص ۵۲؛ اردبیلی، جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۱۷؛ خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۳۳۶؛ نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۱۵۹؛ آقابزرگ، الدرر، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲. صفری فروشانی، «جریان‌شناسی غلو»، مجله علوم و حدیث، پاییز ۱۳۷۵.

۳. ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۲۱۱؛ ابن‌عساکر دمشقی، تاریخ دمشق، ج ۷۳، ص ۳۳۶.

پژوهش متنی آثار هشام

اینکه متن‌های تاریخی چرا و چگونه پدید آمده‌اند، پرسشی است که پاسخ آن می‌تواند در درک چرایی بازخوانی متون تاریخی کمک کند. در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری اسلامی در سده‌های نخستین و اهداف و انگیزه مورخان، علاوه بر انگیزه‌های دینی مندرج در قرآن و حفظ سیره و سنت پیامبر ﷺ و اسلام و وجوه اخلاقی موجود در علم تاریخ، اهداف و انگیزه‌های بسیار مهم دیگر، عصبیت‌های قومی، رقابت‌های قبیله‌ای، گرایش‌های سیاسی و مهم‌تر از همه، عصبیت‌های مذهبی بوده که در ضبط و تدوین مواد تاریخی مؤثر بوده است. بر این اساس، تحلیل متن‌های تاریخی به روش متن‌پژوهی، یکی از روش‌های علمی برای استخراج نظرات و باورهای نویسنده است. در این بخش، اظهارات کلبی در مورد موضوعات مهمی که روشن‌کننده گرایش کلامی و سیاسی او باشد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اظهارات هشام در مورد خلفا

مورد اول: عدم بیان قدح و جرح خلفا و مخالفان شیعه

واژه «جَرَحُ»، مصدر فعل ثلاثی «جَرَحَ يَجْرَحُ» است و هنگامی که گفته می‌شود: «جَرَحَهُ جَرْحًا»، مراد جراحی است که به وسیله چاقو و مانند آن در بدن ایجاد می‌شود. اسم مصدر آن، «جُرْح» بوده؛ اما در جراحات معنوی که به وسیله زبان حاصل می‌گردد، با فتح جیم (جَرَح) استعمال می‌شود.^۱

واژه «قَدَحُ»، مصدر فعل ثلاثی «قَدَحَ يَقْدَحُ» و به معنای زدن بوده و هنگامی که درباره شخصیت و آبروی فردی استعمال می‌شود، به معنای عیب او را گفتن است.^۲

۱. فراهیدی، کتاب العین، ج ۳، ص ۷۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۴۲۲.

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۵۵۵؛ بستانی، فرهنگ ابجدی، ص ۶۸۵.

روش هشام در نوع نگارش و استفاده از الفاظ و عبارات در مورد چهار خلیفه نخست، نیاوردن الفاظ قدح و جرح است. کلبی هنگام نام بردن از افرادی مانند: ابوبکر،^۱ عمر بن خطاب،^۲ عثمان بن عفان،^۳ عمرو بن عاص،^۴ معاویه بن ابی سفیان،^۵ یزید بن معاویه،^۶ مروان بن حکم^۷ و سایرین، بدون قدح و جرح از کنار نام آنها عبور می‌کند؛ در حالی که از شیعه انتظار می‌رفت حداقل در مورد شخصیتی مانند یزید، همانند ابن حنبل (۲۴۱ق)، جصاص (۳۷۰ق)، ابن جوزی (۵۹۷ق)، سبط ابن جوزی (۶۵۴ق) و سایر اهل سنت، عبارت «اللعين» را دنبال نامش ذکر کند^۸ و بر لعن او تأکید نماید.

البته باید توجه داشت، عدم لعن و قدح و جرح، نمی‌تواند به تنهایی بیانگر سنی بودن کلبی باشد؛ ولی با توجه به مجموع مؤیداتی که در این مقاله بیان می‌شود، می‌توان در تشیع کلبی یا حداقل در شیعه خاص بودن او، شک و تردید ایجاد کرد.

مورد دوم: صلوات بر پیامبر ﷺ به شیوه اهل سنت

شیعیان با تمسک به احادیثی از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، بر پیامبر و آل او صلوات می‌فرستند؛ همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: روزی در مکه دیدم مردی به کعبه آویزان شده و می‌گوید: «اللهم صلی علی محمد». امام فرمود: «ای بنده

۱. کلبی، نسب المعد، ج ۱، ص ۹۷ و ۱۹۰.

۲. همان، ص ۲۵۸، ۳۳۰، ۳۳۲ و ۳۶۸.

۳. همان، ص ۹۷، ۱۴۹، ۱۸۴، ۲۷۴، ۲۹۰، ۳۶۹ و ۴۰۵.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۳۰.

۵. همان، ص ۴۹۶.

۶. همان، ص ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۹۲ و ۴۰۶؛ همان، ج ۲، ص ۵۹۶؛ همو، انساب الخیل، ص ۱۱۹.

۷. کلبی، نسب المعد، ج ۲، ص ۵۹۶.

۸. جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۵۴؛ آلوسی، تفسیر آلوسی، ج ۲۶، ص ۷۳.

خدا! صلوات را ناقص نفرست و در حقّ ما ظلم نکن؛ بلکه هنگام صلوات، بر آل پیامبر نیز صلوات بفرست.»^۱

بر اساس همین روایات، شیعیان هنگام صلوات فرستادن، حتماً بر آل پیامبر نیز درود می‌فرستند؛ برخلاف اهل سنت که تنها بر پیامبر این‌گونه صلوات می‌فرستند: «صلی الله علیه وسلم». با مراجعه به آثار برجای‌مانده از کلبی به‌دست می‌آید که وی در جای‌جای کتب خود، بر اساس روش اهل سنت، این‌گونه صلوات فرستاده است: «صلی الله علیه وسلم»^۲ این بیان، در پایین‌ترین برداشت، مخاطب را مجاب نمی‌کند که شخص گوینده علاقه خارج از حدّ عرف و یا حتی عادی به آل رسول داشته باشد.

مورد سوم: طلب رضوان الهی برای خلفای نخست

کلبی در آثار خود برای خلفای نخست طلب رضوان خدا کرده و در جای‌جای آثار خود، بعد از نام: حضرت علی علیه السلام^۳، ابوبکر^۴، عمر بن خطاب^۵ و عثمان بن عفان، از عبارت «رضی الله عنه» استفاده کرده است؛^۶ همان‌گونه که ذیل نام سعد بن عباده تصریح دارد: «... فصحب ابابکر و عمر و عثمان و علیا رضوان الله علیهم»^۷؛ حال آنکه نه شیعه خاص، بلکه شیعیان عام نیز هیچ‌گاه این لفظ را برای سه خلیفه اول استفاده نکرده و نمی‌کند.

۱. کلبی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۰۲.

۲. کلبی، الاضنام، ص ۷، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۳ و ۲۴؛ کلبی، انساب الخیل، ص ۹، ۱۰، ۱۹، ۹۳ و ۱۳۳.

۳. همو، الاضنام، ص ۱۵.

۴. همو، نسب المعد، ج ۱، ص ۴۱۲؛ همان، ج ۲، ص ۵۰۱؛ همو، جمهرة النسب، ص ۷۹ و ۸۰.

۵. همو، نسب المعد، ج ۱، ص ۱۴۰، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۵۲ و ۴۱۲؛ همان، ج ۲، ص ۴۹۰؛ همو، جمهرة

النسب، ص ۱۰۵ و ۲۱۵.

۶. همو، نسب المعد، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۴۱۲؛ همان، ج ۲، ص ۴۵۴.

۷. همان، ج ۱، ص ۳۱۵.

عبارات استفاده‌شده توسط یعقوبی برای سه خلیفه و همچنین عایشه، نمایانگر عدم کاربرد این لفظ نزد شیعیان است؛^۱ درحالی‌که بعد از نام حضرت علی علیه السلام، از ضبط و ذکر چنین اوصافی خودداری شده است.

مورد چهارم: به کاربردن لفظ «خلیفه رسول» و لقب «صدیق» و «امیرالمؤمنین» برای

ابوبکر و عمر

ابن کلبی در موارد مختلفی، از اوصاف «الصدیق»^۲ و «خلیفه رسول الله» برای ابوبکر،^۳ و لفظ «امیرالمؤمنین» برای عمر بن خطاب استفاده است.^۴ استعمال هرکلمه در جای خود، مؤید دیدگاه افراد و گرایش‌های آنهاست. شیعیان بنا بر روایت پیامبر، «صدیق» را لقب امام علی علیه السلام و ایشان را امیرالمؤمنین می‌دانند.^۵ از علما و کلامیون شیعه نیز بر این روایت استناد نموده‌اند. بنابراین، شیعیان در استفاده از این القاب، جانب احتیاط را رعایت می‌کردند.

بعد از بررسی اماره‌های متنی هشام در مورد افراد، مراجعه به آثار تاریخی و گزارش‌های او جهت استخراج جهت‌گیری‌های فکری و اعتقادی او، لازم و ضروری است. بر اساس بررسی انجام‌شده، در آثار هشام دیدگاه‌ها و عقاید مخصوص شیعیان مطرح نشده و علاوه بر آن، با توجه به این گزارش که هشام از اصحاب باقرین علیهما السلام بود، انتظار می‌رفت روایات قابل اعتنایی از این امامان نقل کند که چنین امری مشاهده نشد.

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷، ۱۳۹ و ۱۶۷.

۲. کلبی، نسب المعد، ج ۱، ص ۴۰۶؛ همان، ج ۲، ص ۴۵۰ و ۵۰۱؛ همو، جمهرة النسب، ص ۷۹ و ۸۰.

۳. کلبی، نسب المعد، ج ۱، ص ۴۰۶.

۴. همان، ص ۲۷۳، ۲۹۵ و ۳۵۲.

۵. ابن عقده کوفی، فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۱؛ شیخ طوسی،

الغیبة، ص ۱۵۰.

گزارش‌های تاریخی هشام کلبی

در میان آثار برجای مانده از کلبی، گزارش‌هایی یافت می‌شود که به‌صراحت مخالف با اعتقادات شیعه است. وجود همین گزارش‌ها می‌تواند تشیع او را مورد تردید قرار دهد.

مورد اول: اهدای گوسفند برای بت عزی

کلبی (۲۰۶ق)، ضمن معرفی بت‌ها تصریح دارد: بت عزی، از بزرگ‌ترین بت‌های قریش است.^۱ پیامبر ﷺ روزی از بت عزی سخن به میان آورد و فرمود: «[در زمان جاهلیت،] من گوسفندی سر سفید را به بت عزی هدیه کردم و [در آن زمان،] من بر دین قومم بودم.»^۲

این گزارش کلبی در مورد آیین پیامبر ﷺ در دوران جاهلیت، گویای آن است که آن حضرت قبل از بعثت همانند قومش بت‌پرست بود. از همین رو، برای بت عزی، گوسفند هدیه کرد. این گزارش کلبی، مطابق با باور اهل سنت است که قائل‌اند: نیازی نیست پیامبر ﷺ قبل از بعثت، موحد باشد؛ برخلاف دیدگاه شیعه که معتقد است: پیامبر اسلام ﷺ قبل و بعد از بعثت، یکتاپرست بود و در دوران جاهلیت نیز از بت‌ها روی گردان بود. به همین جهت، «شکی نیست پیامبر قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد.»^۳ دقیقاً به همین جهت، برخی از شیعیان، این گزارش کلبی را نادرست و در زمره اسطوره‌ها شمرده‌اند؛^۴ برخلاف باور گروهی از اهل سنت که معتقدند:

۱. «وان رسول الله ذكرها يوماً، فقال: لقد اهديتُ للعزی شاة عفرأ وأنا علی دین قومی.»

۲. کلبی، الاضنام، ص ۱۹.

۳. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۵۰۷.

۴. مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی، ج ۲، ص ۹۷؛ مرتضی عاملی، المصطفی من سیرة

المصطفی، ج ۱، ص ۱۲۳.

پیامبر ﷺ قبل از بعثت بر اساس شریعتی عمل نمی‌کرد و اگر چنین بود، حتماً پیروان آن دین به این عمل پیامبر ﷺ استناد کرده و مشهور می‌شد.^۱

نکته حایز اهمیت دیگر آنکه بر اساس شماری از گزارش‌های تاریخی، پیامبر اسلام ﷺ در دوران جاهلیت موحد بود؛ از جمله می‌توان به این سخن حضرت علی رضی الله عنه در خطبه قاصعه اشاره کرد که فرمود: «از لحظه‌ای که پیغمبر را از شیر گرفتند، خدا بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را قرین او نمود تا اخلاق برجسته و صفات پسندیده را شب و روز به وی بیاموزد. من پیوسته در کنار پیغمبر بودم. هر روز از صفات ممتازش دانشی به من می‌داد و امر می‌کرد در هرکاری، از وی پیروی کنم.»^۲ از همین رو، زمخشری (۵۳۸ق) ذیل آیه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ»^۳ تصریح دارد: «پناه بر خدا از اینکه بگوییم پیامبر قبل از بعثت بر دین و کفر اهل مکه بود؛ درحالی که آنها باید قبل از نبوت، معصوم از گناهان کبیره و صغیره باشند؛ تا چه رسد به کفر و الحاد آنها.»^۴

این توجیه که ممکن است هشام کلبی گزارش نادرست را شنیده و نقل کرده نیز صحیح نیست؛ چراکه اولاً، شیعه، آن هم از نوع شیعه خاص، هیچ‌گونه وقع و اعتباری برای این قبیل گزارش‌ها، خاصه در مورد پیامبر قائل نیست؛ تا چه رسد به نقل آن. ثانیاً، همان‌گونه که گذشت، این قبیل گزارش‌ها را اهل سنت نقل کرده‌اند و از منظر شماری از

۱. حصکفی، الدر المختار، ج ۱، ص ۳۸۷؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۲، ص ۳۱۲؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۳۱۸؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۵۷؛ ابن عابدین، حاشیه رد المختار، ج ۱، ص ۹۷.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، ص ۳۰۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸؛ ابن جبیر، نهج الایمان، ص ۵۳۲.

۳. ضحی، آیه ۷.

۴. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۲۶۵.

آنها، لازم نیست که پیامبر قبل از بعثت، عصمت داشته باشد؛ برخلاف اجماع شیعه که باید پیامبر قبل از بعثت نیز معصوم باشد؛ تا چه رسد به کفر و الحاد! ثالثاً، بر اساس شماری از گزارش‌های تاریخی، نه تنها برای بت‌ها قربانی نمی‌کرد، بلکه در همان دوران جاهلیت نیز از بت‌ها نفرت داشت؛ همان‌گونه که وقتی بحیرای راهب قصد می‌کند پیامبر را به بت‌لات و عزری قسم دهد، پیامبر فرمود: «لاتستلنی بالللات والعزى فوالله ما ابغضت شيئاً بغضهما: مرا به بت‌لات و عزری سوگند مده. به خدا قسم! چیزی نزد من مانند آن دو مبعوض نیست.»^۱ این واقعه، در دوران جاهلیت و در زمان نوجوانی پیامبر رخ داده است.

مورد دوم: قرعه عبدالمطلب نزد بت هبل

کلبی در گزارش دیگری گوید: «قریش بت‌هایی داشت که داخل کعبه بودند؛ بت هبل، بزرگ‌ترین آنها بود... و عبدالمطلب [هنگامی که قصد کرد یکی از فرزندان خود را طبق نذری که کرده بود، ذبح کند،] نزد بت هبل قرعه کشی کرد و قرعه به نام فرزندش عبدالله در آمد.»^۲

این عمل، بیانگر آن است که بت هبل نزد عبدالمطلب، بزرگ و دارای اعتبار بود که مراسم قرعه‌کشی و انتخاب قربانی برای ذبح را نزد او انجام داد. این گزارش، مطابق باور برخی از اهل سنت در مورد والدین و اجداد پیامبر ﷺ است که آنها را کافر و مشرک پنداشته و به جهت همین کفر و بت‌پرستی، و شایسته عقاب می‌دانند؛^۳ حال آنکه دیدگاه شیعه، چنین نیست. شیخ صدوق (۳۸۱ق) واقعه را این‌گونه گزارش کرده است: عبدالمطلب به حلقه در کعبه آویزان شد و خداوند را خواند و چنین نذر کرد: اگر خداوند ده فرزند پسر

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۵۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۱۱؛ ذهبی،

تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۹.

۲. کلبی، الاصنام، ص ۲۸.

۳. ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۳۱۹؛ ثعالبی، جواهر الحسان، ج ۲، ص ۴۹۱.

به او بدهد، با تمسک به عمل حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد ذبح اسماعیل، یکی از فرزندان را ذبح کند. وقتی خداوند ده پسر به او داد، عبدالمطلب آنها را داخل کعبه کرد و برای انتخاب قربانی، میان آنها قرعه زد.^۱ البته این خبر نیز قابل نقد است و در جای دیگر، باید مورد بررسی قرار گیرد.

مورد سوم: سوگند ابوطالب نزد دو بت اساف و نائله

اساف و نائله، دو بت دیگری بود که در جاهلیت مورد پرستش و احترام بودند. هنگامی که قریش علیه بنی‌هاشم هم‌پیمان شدند، ابوطالب نزد دو بت اساف و نائله رفت و ضمن سوگند خوردن به آنها، دو بیت شعر خواند.^۲ بر اساس این گزارش کلبی، ابوطالب، بت‌پرست و مشرک بود؛ همان‌گونه که شماری از اهل سنت نیز ابوطالب را مشرک دانسته، بر دین عبدالمطلب از دنیا رفت و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از فوتش برای او طلب استغفار کرد، آیه «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»^۳ نازل شد.^۴ این، در صورتی است که از منظر شیعیان، ابوطالب، نه کافر بود، نه مشرک؛ بلکه موحد خداپرست بود^۵ و آیه‌ای که

۱. شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۴؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۳۱؛ نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۹۸.

۲. کلبی، الاضنام، ص ۲۹، ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳. توبه، آیه ۱۱۳.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ابن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳۳؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۲۶۲؛ بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۸؛ همان، ج ۴، ص ۲۴۷؛ نسائی، السنن الکبری، ج ۴، ص ۹۱.

۵. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ ابن حاتم، الدر المنظیم، ص ۲۱۵؛ مجلسی، روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۲۱۹؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۳، ص ۶۹۹؛ عسکری، ابوطالب حامی رسول الله، ص ۱۴۲.

بیان شد، به جهت آن بود که مسلمانان برای پدران خود که در زمان جاهلیت و در حال کفر و شرک از دنیا رفته بودند، طلب رحمت و آمرزش می‌کردند. از همین رو، در آیه فوق از این کار منع شدند.^۱ بنابراین، در نبود یک داده تاریخی مخالف و وجود اماره‌ها و نشانه‌های نادرستی این داده در داده‌های کلامی، و نیز وجود قراین عقلی برای رد نمودن این خبر، حتی شیعه غالی، مجاب به بیان چنین روایتی نمی‌شود. هر مورخی فقط به دلیل وجود یک داده تاریخی، به بیان روایت آن بسنده نمی‌نماید و تعقل و تأمل در راستی آن را به کنار نمی‌نهد. دلایل عقلی فراوانی را می‌توان برای رد شرک ابوطالب مطرح نمود؛ مانند دفاع او از رسول خدا ﷺ در برابر مشرکان، ایمان همه فرزندان او در مکه، ایمان همسرش فاطمه بنت اسد قبل از هجرت و... .

برخی گفته‌اند هشام خودش خبرساز نبود؛ بلکه گزارش‌ها را بیشتر مستنداً نقل می‌کرد و ممکن است وی گزارشگر اخبار - از جمله دو مورد فوق - بدون جرح و تعدیل باشد. در پاسخ به این عده باید گفت که با چنین توجیهی، نمی‌توان بر تشیع هشام صحه گذاشت؛ چراکه نه تنها شیعه غالی، بلکه حتی شیعه عادی نیز از نقل چنین گزارش‌هایی اجتناب می‌کند. با توجه به نقش هشام در تاریخ‌نگاری اسلامی و مبدع بودن او در حوزه تاریخ‌نگاری دینی با نوشتن کتاب *الاصنام* و همین‌طور روش گردآوری اطلاعات و داده‌ها در تاریخ که او را از متقدمان استفاده از اسناد و مدارک اداری و سازمانی می‌دانند، به نظر می‌آید نمی‌توان نقش او را در حد یک راوی عادی تقلیل داد که منتقل‌کننده صرف متن دیگران باشد. به علاوه، مواردی چون مدح و قدح، حداقل در تاریخ توسط دوستان و یا دشمنان، با تأمل مورد استعمال قرار می‌گرفته است.

۱. طبرسی، *جوامع الجامع*، ج ۲، ص ۹۹.

با توجه به متن گزارش‌های بالا و بررسی انجام‌شده، هم در کاربست الفاظ در کنار نام خلفا که می‌تواند بیانگر گرایش شخصی هشام باشد و هم برخی گزارش‌های تاریخی که مطابقت با اصول و عقاید شیعیان نداشته، نمی‌توان بر صحت نظر شماری از اهل سنت و شیعه مبنی بر تشیع کلبی صحه گذاشت. از همین رو، شماری از بزرگان شیعه همانند ابن طاووس (۶۶۴ق) نیز با توجه به آنچه بیان شد، کلبی را سنی‌مذهب شمرده‌اند.^۱

رابطه هشام با خلافت عباسی

ورود افراد به دستگاه خلافت، به دو عامل بستگی داشت: یا این افراد به لحاظ وابستگی سیاسی و خاندانی، لیاقت ورود به دربار را می‌یافتند و یا نفوذ آنها در میان مردم و قبایل، دستگاه خلافت را مجاب به استفاده از این افراد می‌نمود و این‌گونه نبود که تمام شیعیان بتوانند در دستگاه خلافت عباسی دارای مقام و منصب شوند؛ بلکه مجوز این رابطه، بستگی به جایگاه شخص و موقعیت سیاسی افراد و میزان تأثیرگذاری آنها بر خلفا و یا بهره‌ای که نصیب شیعیان می‌شد، داشت. در نتیجه، تعداد اندکی از شیعیان اجازه ارتباط با دستگاه خلافت را می‌یافتند. به همین جهت، علی بن یقطین (۱۲۴-۱۸۲ق) با توجه به پیشینه خانوادگی خویش و نفوذ در دستگاه هارون الرشید (حک: ۱۷۰-۱۹۳ق) که می‌توانست در تغییر وضعیت شیعیان تأثیرگذار باشد، با اجازه امام، مقام سیاسی را قبول نمود؛ اما صفوان جمال (وفات قرن دوم)، هرگز حتی اجازه اجاره شتران به هارون الرشید را نیافت.^۲ بزرگان شیعه همانند شیخ طوسی (۴۶۰ق)، در مورد علی تصریح دارند: «او ثقه، جلیل‌القدر و دارای منزلتی بزرگ نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام بود و با اینکه یقطین پدر

۱. ابن طاووس، الطرائف، ص ۴۶۹.

۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۴۰.

علی، در خدمت سفاح و منصور بود، با وجود این، او و پسرش علی، شیعه و قائل به امامت ائمه بودند.^۱

به همین جهت، داشتن ارتباط سیاسی با حکومت‌هایی مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس، اگر توجیه و یا تأییدی از جانب امام در آن نباشد، مصداق همکاری با حکومت‌ها و تأیید آنها محسوب می‌شد.

برای روشن شدن این مسئله در مورد هشام، رابطه او با دستگاه خلافت بررسی می‌شود و بر اساس آنچه تحقیق شد، هشام چنین اجازه‌ای را از امام برای حضور در دستگاه عباسی نیافت.

مشاوره علمی هشام در دربار عباسی

باتوجه به مشورت دادن کلبی به مهدی، خلیفه عباسی، در مثال‌نویسی و دریافت پاداش قابل توجهی از خلیفه، چنین برداشت می‌شود که او با دربار عباسی رابطه خوبی داشت. علاوه بر این، هشام در زمینه نسب‌شناسی نیز برای دربار عباسی کتاب‌هایی نوشت.^۲ یاقوت حموی (۲۶ق) و ابن خلکان (۸۱ق) نقل کرده‌اند: کلبی کتاب *الفرید* را که در مورد انساب است، برای مأمون نگاشت و کتاب *الملوک فی النسب* را برای جعفر بن یحیی برمکی تألیف کرد و به آنها اهدا نمود.^۳

گزارش‌هایی نیز از اعتبار نظر علمی هشام، برخلاف گزارش‌های مشهور، وجود دارد. روزی عبدالله بن حسن (عبدالله محض) (۱۴۵-۱۰۰ق)، بر هشام بن عبدالملک وارد شد.

۱. شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۱۵۵.

۲. منتظر القائم و سعیدی، *تبیین نقش هشام کلبی در فرهنگ و تمدن اسلامی*، ص ۳۶.

۳. یاقوت حموی، *معجم الادباء*، ج ۱۹، ص ۲۹۲؛ ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۸۳؛ امین،

اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۶.

خلیفه، درحالی که کلبی نزد او بود، از عبدالله راجع به سن حضرت فاطمه(س) سؤال کرد؟ عبدالله گفت: سی سال. خلیفه، نظر کلبی را جویا شد. وی پاسخ داد: سن او، ۳۵ سال بود. در این هنگام، خلیفه به حسن گفت: شنیدی که کلبی چه گفت؟ عبدالله پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین! در مورد مادرم، از من سؤال کنید که من اعلم به آن هستم و در مورد مادر کلبی، از او سؤال کنید که او اعلم به مادرش است.^۱

گزارش طبری نیز حکایت از جایگاه خلیفه عباسی در نزد هشام دارد. طبری (۳۱۰ق)، ذیل حوادث ۱۶۹ قمری در ایام خلافت مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ق)، از کلبی نقل کرده است: روزی در خانه بودم که پیک مهدی مرا نزد خلیفه فرا خواند. هنگامی که نزد خلیفه رسیدم، کسی آنجا نبود. خلیفه مرا نزدیک خود فراخواند و نامه‌ای به من داد تا بخوانم. در نامه مطالب بسیار تندی خطاب به خلیفه نوشته شده، او را مورد طعنه قرار داده بود. من بعد از خواندن نامه، نویسنده را لعنت کرده و گفتم: این ملعون کذاب کیست که چنین نامه‌ای نوشته است؟ خلیفه گفت: او، والی اندلس است. سپس، به دستور خلیفه، مثالب والی اندلس و پدرانیش را نوشتیم. مهدی عباسی وقتی نامه من به حاکم اندلس را خواند، بسیار خوشحال شد و دستور داد نامه را به سرعت برای والی اندلس بفرستند. خلیفه عباسی بابت این خوش خدمتی، پاداش بسیاری به هشام داد.^۲

بر این اساس، در مورد هشام، با دو فرضیه متناقض مواجه بودیم که اثبات یکی، نفی دیگری را در پی خواهد داشت. استعمال برخی واژگان در مورد خلفا و ارائه گزارش‌هایی مخالف با باورمندی شیعه در مورد اجداد پیامبر ﷺ، دو دلیل برای رد فرضیه شیعه بودن هشام است. افزون بر این و با وجود نظر بزرگان و ریشه‌های قومی و خاندانی هشام، با

۱. ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۹؛ ابن‌سید، عیون‌اللائر، ج ۲، ص ۳۶۵؛ مزی، تهذیب

الکمال، ج ۳۵، ص ۲۵۳؛ مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۹۵.

ادله موجود نمی‌توان بر باورمندی او به شیعه صحه گذاشت. این دلیل، تا زمانی دلالت بر تشیع او خواهد داشت که ادله دیگر، بر عدم تشیع او در بیان و اعتقادات او یافت نشود؛ درحالی که هشام در بیان با استفاده از القابی برای خلفا که خاص اهل سنت بوده، نشانه‌هایی از تخلف فرضیه اول را نشان داد؛ اما فرضیه مقابل، با ردّ این نظر، بر وجود شرایط تقیه و مجبور بودن مؤلف در بیان این‌گونه مطالب موافق و مطابق اهل سنت و سخت بودن دوران عباسیان تکیه دارد و این گزارش‌ها را بر اساس تقیه توجیه می‌کند؛ درحالی که گستردگی قلمرو تقیه در تحلیل مسائل و حوادث اجتماعی، با دشواری تاریخی روبه‌روست.

ردّ دیدگاه شرایط تقیه در مورد هشام

برای بررسی این نظر، باید شرایط سیاسی دوره مورد نظر و همین‌طور نوع گزارش‌ها را دوباره مورد تأمل و دقت قرار داد. همان‌طور که بیان شد، تصور در تقیه بودن هشام، قابل قبول نیست؛ زیرا اولاً، گزارش‌های کلبی نوعاً در ارتباط با ابوطالب و عبدالمطلب بوده و به جهت حساسیت‌های سیاسی و اعتقادی، خطری برای گوینده ایجاد نمی‌کرد؛ همان‌گونه که اهل سنت نیز در مورد ایمان و کفر ابوطالب و عبدالمطلب، گزارش‌هایی نقل نموده، کتبی تألیف کردند؛ حتی برخی اهل سنت تصریح کردند: به اتفاق اهل علم، ابوطالب کافر از دنیا رفت.^۱ علاوه بر این، مورخانی مانند یعقوبی (۲۸۴ق) که آنها هم در دستگاه عباسی بودند، هیچ‌گاه از القاب و الفاظی این‌چنین برای خلفا استفاده ننمودند و این، خود نشان از گرایش مؤلف بر جریان خاص حکایت می‌کند. ضمن آنکه در این دوران نیز افرادی از شیعیان بدون توجه به صاحبان قدرت عباسی، زبان به قدح و جرح باز کردند.

ابوعون عبدالمکب بن یزید (حک: ۱۵۹ق)، از بزرگان کیسانیه است. او که خود در تثبیت حکومت بنی‌عباس نقش مهمی را ایفا کرد، در سال ۱۵۹ق بعد از مرگ حمید بن قحطبه

۱. میلانی، *دراسات فی منهاج السنه*، ص ۴۱۳.

(م. ۱۵۹ق)، به دستور مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ق) والی خراسان شد؛ اما شعارش تبری از شیخین بود.^۱

سید اسماعیل بن محمد حمیری (م. ۱۷۹ یا ۱۷۳ق) نیز از شعرای بزرگ قرن دوم و از بزرگان کیسانیه بود که در ترویج و تثبیت حکومت بنی عباس نقش مهمی داشت.^۲ وی در سال ۱۰۵ق در عمان و از پدر و مادر اباضی خارجی متولد گردید و در بصره بزرگ شد. سپس، کیسانی^۳ و در نهایت، به دست امام صادق علیه السلام^۴ به مذهب امامیه گروید.^۵ حمیری، نه علوی بود و نه هاشمی؛ بلکه نامش «سید» بود.^۶ از همین رو، امام صادق علیه السلام بعد از ملاقات با حمیری، گفت: «مادرت تو را سید نام نهاد؛ از همین رو، تو سید الشعراء هستی.»^۷ اهل سنت، حمیری را کیسانی مذهب معرفی کرده و معتقدند: روایت صحیحی که بیان کند وی از کیسانی دست برداشته و جعفری شده، وجود ندارد.^۸ حمیری که در زمان کلبی

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۰۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۵، ص ۲۹۰؛ همان، ج ۳۷، ص ۱۸۱.
۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۷، ص ۱۶۸؛ هندی، شرح العینیة الحمیریة، ص ۱۱؛ ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۸، ص ۴۶؛ همدانی، الامام علی، ص ۲۷.
۳. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۳۶؛ زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۸۴؛ رک: ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۸، ص ۴۵.
۴. امینی، الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۲؛ نمازی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۹۸؛ سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۴۰۶.
۵. زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۸۳؛ رک: ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۸، ص ۴۵.
۶. نمازی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۶۵.
۷. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۷۴؛ قمی، الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۳۳۴؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۹۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۲۷.
۸. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۳۶.

می‌زیست، اشعار زیادی در سب و لعن و طعنه زدن به صحابه و همسران پیامبر ﷺ سروده است.^۱ وی طبع شعری والایی داشت؛ به گونه‌ای که اصعمی در وصف او گفته: «اگر حمیری در اشعارش سب صحابه نمی‌کرد، هیچ‌کس هم طبقه او نبود^۲ و او را سید الشعرا می‌خواندم.»^۳ ابوالفرج نیز علت اینکه اشعار او در میان مردم شهرت پیدا نکرد را «سب صحابه و ازواج پیامبر و طعنه زدن به آنها» می‌داند^۴ و به همین دلیل، مردم اشعارش را ترک کردند.^۵ حمیری به خدمت ابوالعباس سفاح (حک: ۱۳۲-۱۳۶ق) درآمد^۶ و با سرودن یک شعر نزد سفاح، فرمانداری اهواز را برای سلیمان بن حبیب (م. ۱۳۶ق) گرفت.^۷ با وجود اینکه حمیری به امامت باقرین علیه السلام معتقد بود، اما باز دست از سب و بدگویی شیخین برداشت.^۸ سرانجام، در سال ۱۷۸-۱۷۹ق در بغداد از دنیا رفت.^۹

۱. ابوالفرج اصفهانی، *الآغانی*، ج ۷، ص ۱۶۷ و ۱۹۸؛ ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۹، ص ۴۰؛ ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۱، ص ۴۳۶.
۲. ابوالفرج اصفهانی، *الآغانی*، ج ۷، ص ۱۶۹ و ۱۷۲؛ ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۹، ص ۴۰؛ امینی، *الغدیر*، ج ۲، ص ۲۳۸؛ هندی، *شرح العینیه الحمیریة*، ص ۱۳.
۳. ابوعلی حائری، *منتهی المقال*، ج ۲، ص ۹۱.
۴. ابوالفرج اصفهانی، *الآغانی*، ج ۷، ص ۲۴۹.
۵. ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۱، ص ۴۳۶.
۶. ابوالفرج اصفهانی، *الآغانی*، ج ۷، ص ۱۷۴.
۷. همان؛ امین، *اعیان الشیعة*، ج ۳، ص ۴۱۲.
۸. مصطفی معلمی، «بنیان‌گذاران و مبلغان سب و لعن»، فصلنامه پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال اول، ش ۱، ص ۲۱۱.
۹. زمخشری، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج ۱، ص ۱۸۴؛ قمی، *الکنی واللقاب*، ج ۲، ص ۳۳۹.

شایان ذکر است، در همان زمان افرادی چون ابان بن تغلب (م. ۱۴۱ق) که از علما و بزرگان شیعه بود^۱ - و از افرادی چون: حکم، فضیل بن عمرو و ابواسحاق همدانی روایت نقل کرده و افرادی مانند: شعبه، ابن عیینه و حماد بن زید نیز از ابان حدیث نقل کردند^۲ و شماری از اهل سنت ابان را ثقه می‌دانند^۳ - اما در عین حال، متهم به سنی بودن نبود.

در هر صورت، کلبی در دوران امثال حمیری می‌زیسته و هنگامی که ابوعون و حمیری آشکارا از شیخین براءت می‌جویند، وجهی برای تقیه کردن کلبی باقی نمی‌ماند. نکته مهم‌تر آنکه تقیه، در صورت لزوم، در این مورد یعنی سب و لعن نکردن خلفا بود؛ نه آوردن الفاظی که نشانه تأیید آنها باشد.

نتیجه

در بررسی متن پژوهانه آثار کلبی، فرضیه تشیع هشام مورد تردید قرار گرفت. آثار برجای مانده از او و همین طور نوع رابطه وی با خلفای عباسی، نشان از آن دارد که تشیع او مورد ابهام جدی است؛ همان‌گونه که ابن طاووس نیز به سنی بودن او تصریح کرده است. از سوی دیگر، غالی دانستن هشام در تشیع به طور حتم نادرست است و شیعیان غالی، به هیچ وجه برای خلفای اهل سنت طلب رضوان نکرده، الفاظی چون: «صدیق»، «خلیفه رسول الله» و «امیرالمؤمنین» را برای آنها به کار نمی‌برند؛ بلکه برعکس به صراحت آنها را مورد طعن و سب و لعن قرار می‌دهند و یکی از عللی که به آنها غالی می‌گفتند نیز به همین خاطر بود. آنچه باید مورد تأکید قرار گیرد، آن است که گزاره‌های تاریخی و دیدگاه

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۲ و ۱۳.

۲. بخاری، التاريخ الكبير، ج ۱، ص ۴۵۳؛ ابن حبان، الثقات، ج ۶، ص ۶۷.

۳. ابن شاهین، تاریخ اسما الثقات، ص ۳۹؛ مغطای، اکمال التهذیب الکمال، ج ۱، ص ۱۵۸.

بزرگان فریقین را نباید چون وحی منزل تلقی نمود و از نقد و بررسی آن دست برداشت؛ بلکه هر زمان و بر اساس متد و روش‌های جدید پژوهشی، باید دیدگاه‌ها و نظریات قبل مورد بازخوانی قرار گیرد.

منابع

الف. عربی

١. ابن جبیر، علی بن یوسف، ١٤١٨ق، نهج الايمان، تحقیق: احمد حسینی، مشهد، مجتمع امام هادی علیه السلام.
٢. ابن جوزی، عبدالرحمن، ١٤١٢ق، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، تحقیق: محمد عبدالقادر و مصطفی عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیة.
٣. ابن حاتم، یوسف، بی تا، الدر النظیم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
٤. ابن حبان، علی بن بلبان، ١٤١٤ق، صحیح ابن حبان، تحقیق: شعیب ارنؤوط، چاپ دوم، بی جا، مؤسسه الرساله.
٥. ابن حبان، محمد، ١٣٩٣ق، الثقات، حیدرآباد، مؤسسه الکتب الثقافیة.
٦. —، بی تا، المجروحین من المحدثین والضعفاء المتروکین، تحقیق: محمود ابراهیم، مکة، دار الباز.
٧. ابن حجر، احمد، ١٤٠٤ق، تهذیب التهذیب، بیروت، دار الفکر.
٨. —، ١٤١٦ق، لسان المیزان، تحقیق: مکتب التحقیق، بیروت، مؤسسه التاریخ.
٩. —، بی تا، فتح الباری شرح صحیح البخاری، چاپ سیزدهم، بیروت، دار المعرفة.
١٠. ابن حنبل، احمد، بی تا، مسند احمد، بیروت، دار صادر.
١١. ابن خلکان، احمد، ١٣٦٤ش، وفيات الأعیان وانباء ابناء الزمان، تحقیق: احسان عباس، قم، الشریف الرضی.
١٢. ابن سعد، محمد، بی تا، الطبقات الكبرى، بیروت، دار صادر.
١٣. ابن سید الناس، ١٤٠٦ق، عیون الاثر (السیرة النبویة)، بیروت، مؤسسه عزالدین.
١٤. ابن شاهین، عمر، ١٤٠٤ق، تاریخ اسما الثقات، تحقیق: صبحی سامرائی، تونس، دار السلفیة.
١٥. ابن شهر آشوب، محمد، ١٣٧٦ق، مناقب آل ابی طالب، تحقیق: لجنة من اساتذة النجف الاشرف، النجف الاشرف، المکتبة الحیدریة.
١٦. ابن طاووس، علی، ١٣٩٩ق، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم، خیام.

۱۷. ابن عابدین، ۱۴۱۵ق، حاشیه رد المختار، بیروت، دار الفکر.
۱۸. ابن عبدالبر، ۱۴۱۳ق، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق: علی محمد، بیروت، دار الجیل.
۱۹. ابن عدی جرجانی، عبدالله، ۱۴۰۹ق، الكامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق: سهیل زکار، بیروت، دار الفکر.
۲۰. ابن عساکر، علی، ۱۴۱۵ق، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار الفکر.
۲۱. ابن عطیه اندلسی، ۱۴۱۳ق، المحرر الوجیر فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۲۲. ابن عماد حنبلی، عبدالحی، بی تا، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۳. ابن قتیبه، عبدالله، ۱۴۱۵ق، المعارف، قم، منشورات الشریف الرضی.
۲۴. ابن منظور، محمد، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، چاپ سوم.
۲۵. ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، ۱۴۲۴ق، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، قم، دلیل ما.
۲۶. ابوالفرج اصفهانی، بی تا، الاغانی، چاپ دوم، بیروت، دار الفکر.
۲۷. ابوعلی حائری، محمد بن اسماعیل مازندرانی، ۱۴۱۶ق، منتهی المقال فی احوال الرجال (رجال ابوعلی)، تحقیق: مؤسسه آل البیت، قم، مؤسسه آل البیت.
۲۸. اردبیلی، محمد، بی تا، جامع الرواة، اردبیل، نشر نجفی.
۲۹. آقابزرگ تهرانی، ۱۳۹۱ق، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، چاپ دوم، طهران، مکتبه الطهوری.
۳۰. آلوسی، محمود، بی تا، تفسیر آلوسی، بی جا، بی نا.
۳۱. امین، محسن، ۱۴۰۳ق، اعیان الشیعة، بیروت، دار التعارف.
۳۲. امینی، عبدالحسین، ۱۳۹۷ق، الغدیر فی الکتاب والسنة، بیروت، دار الکتاب العربی.
۳۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ق، صحیح البخاری، بیروت، دار الفکر.
۳۴. —، بی تا، التاریخ الکبیر، ترکیا، المکتبه الاسلامیة.
۳۵. بستانی، فؤاد افرام، ۱۳۷۵ش، فرهنگ ابجدی، چاپ دوم، تهران.

٣٦. تستری، محمدتقی، ١٤٢٨ق، قاموس الرجال، تحقیق: مؤسسة النشر الاسلامی، قم، النشر الاسلامی.
٣٧. تفرشی، مصطفی، ١٤١٨ق، نقد الرجال، تحقیق: مؤسسة آل البيت، قم، مؤسسة آل البيت.
٣٨. تعالی، ١٤١٨ق، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق: عبدالفتاح ابوسنة و...، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
٣٩. ثقفی، ابراهیم، بی تا، الغارات، تحقیق: جلال الدین حسینی، بی جا، بهمن.
٤٠. جصاص، ١٤١٥ق، احکام القرآن، تحقیق: عبدالسلام محمد، بیروت، دار الکتب العلمیة.
٤١. حرّ عاملی، ١٤١٢ق، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق: مؤسسة آل البيت، قم، مؤسسة آل البيت.
٤٢. حصکفی، علاء الدین، ١٤١٥ق، الدر المختار، بی جا، دار الفکر.
٤٣. خطیب بغدادی، احمد، ١٤١٧ق، تاریخ بغداد، تحقیق: مصطفی عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیة.
٤٤. خوئی، ابوالقاسم، ١٩٧٣م، معجم رجال الحدیث، نجف الاشرف، مطبعة الآداب.
٤٥. ذهبی، محمد، ١٩٦١م، العبر فی خبر من غیر، تحقیق: فؤاد سید، کویت، بی نا.
٤٦. —، ١٤١٨ق، المعنی فی الضعفاء، تحقیق: ابی الزهراء، بیروت، دار الکتب العلمیة.
٤٧. —، ١٤٠٧ق، تاریخ الاسلام، تحقیق: عمر عبدالسلام، لبنان، دار الکتب العربیة.
٤٨. —، بی تا، تذکرة الحفاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
٤٩. —، ١٤٢٩ق، سیر اعلام النبلاء، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الرسالة.
٥٠. زمخسری، محمود، ١٤١٧ق، الفایق فی غریب الحدیث، بیروت، دار الکتب العلمیة.
٥١. —، ١٣٨٥ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الاقاویل فی وجوه التأویل، مصر، شركة ومطبعة مصطفى البابی الحلبي.
٥٢. سبحانی، جعفر، ١٤١٤ق، کلیات فی علم الرجال، چاپ سوم، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
٥٣. سمعانی، عبدالکریم، ١٤٠٨ق، الانساب، بیروت، دار الجنان.
٥٤. شیخ صدوق، محمد، ١٤٠٣ق، الخصال، قم، جماعة المدرسین.

۵۵. —، ۱۴۰۴ق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، تصحيح: حسن الاعلمى، بيروت، مؤسسة الاعلمى.
۵۶. شيخ طوسى، محمد، ۱۴۰۴ق، اختيار معرفة الرجال (رجال الكشى)، تصحيح: ميرداماد، قم، مؤسسة آل البيت.
۵۷. —، ۱۴۱۱ق، الغيبة للحجة، قم، دار المعارف الاسلامية.
۵۸. —، ۱۴۱۷ق، الفهرست، تحقيق: جواد قيومى، قم، النشر الاسلامى.
۵۹. —، ۱۴۱۵ق، رجال طوسى، تحقيق: جواد قيومى، قم، النشر الاسلامى.
۶۰. صبحى صالح، ۱۳۸۷ق، نهج البلاغه، بيروت، بى نا.
۶۱. صفرى فروشانى، نعمت الله، يابيز ۱۳۷۵، «جريان شناسى غلو»، مجله علوم و حديث.
۶۲. طبرسى، فضل بن حسن، ۱۴۲۰ق، جوامع الجامع، تحقيق: مؤسسة النشر الاسلامى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
۶۳. طبرى، محمد، ۱۳۵۸ق، المنتخب من ذيل المنديل من تاريخ الصحابة والتابعين، بيروت، الاعلمى.
۶۴. —، ۱۳۵۸ق، تاريخ طبرى، قاهرة، الإستقامة.
۶۵. عسكرى، نجم الدين، ۱۳۸۰ق، ابوطالب حامى الرسول، النجف الاشرف، مطبعة الآداب.
۶۶. عقيلى، محمد، ۱۴۱۸ق، الضعفاء الكبير، تحقيق: عبدالمعطى، چاپ دوم، بيروت، دار الكتب العلمية.
۶۷. علامه حلى، ۱۴۱۰ق، ارشاد الازهان، تحقيق: فارس حسون، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
۶۸. —، ۱۴۱۱ق، ايضاح الاشتباه، تحقيق: محمد الحسون، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
۶۹. —، ۱۴۱۷ق، خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال، تحقيق: جواد قيومى، قم، مؤسسة النشر الفقاهة.
۷۰. —، ۱۴۱۸ق، مختلف الشيعة، تحقيق: مؤسسة النشر الاسلامى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
۷۱. عليخان عرشى، امتياز، ۱۳۹۹ق، استناد نهج البلاغه، تحقيق: عامر الانصارى، قم، مكتبة النقلين.
۷۲. فراهيدى، ۱۴۱۰ق، العين، چاپ دوم، هجرت.

٧٣. فیض کاشانی، محسن، ١٤٠٦ق، الوافی، تحقیق: ضیاء الدین الحسینی، اصفهان: مکتبۃ الامام امیرالمؤمنین علیه السلام.
٧٤. قرطبی، محمد، ١٤٠٥ق، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
٧٥. قمی، عباس، بی تا، الکنی واللقاب، قم، بیدار.
٧٦. کلبی، هشام بن محمد، ١٤٢٤ق، انساب الخیل فی الجاهلیة والاسلام واخبارها، تحقیق: احمد زکی، قاهره، دار الکتب والوثائق القومیة.
٧٧. کلبی، هشام بن محمد، ١٤٠٨ق، نسب معد والیمین الکبیر، تحقیق: ناجی حسن، بیروت، علم الکتب.
٧٨. —، ١٤٠٧ق، جمهرة النسب، تحقیق: ناجی حسن، بیروت، عالم الکتبی.
٧٩. کلینی، محمد بن یعقوب، ١٣٩١ق، اصول الکافی، تعلیق: علی اکبر غفاری، بی جا، دار الکتب الاسلامیة.
٨٠. کنانی، علی بن محمد، بی تا، تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشنیعة الموضوعة، تحقیق: عبدالله بن صدیق و عبدالوهاب عبداللطیف، قاهره، مکتبۃ القاهرة.
٨١. مجلسی، محمدباقر، ١٣٩٨ق، بحار الانوار، چاپ سوم، طهران، مکتبۃ الاسلامیة.
٨٢. مجلسی، محمدتقی، بی تا، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، تحقیق: حسین موسوی و علی پناه اشتهاردی، بی جا، بنیاد فرهنگ اسلامی.
٨٣. مرتضی عاملی، جعفر، ١٤٠٠ق، الصحیح من سیرة النبی، قم، بی نا.
٨٤. —، ١٤٣٢ق، المصطفی من سیرة المصطفی، تحقیق: حسن حراجلی.
٨٥. مزی، جمال الدین، ١٤١٣ق، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق: بشار عواد، بیروت، الرسالة.
٨٦. مغطای، علاء الدین، ١٤٢٢ق، اکمال التهذیب الکمال، تحقیق: ابی عبدالرحمن، بی جا، الفاروق الحدیثة.
٨٧. مفید، محمد، ١٤٢٤ق، تفسیر القرآن المجید، تحقیق: محمدعلی ایازی، قم، بوستان کتاب.
٨٨. —، ١٤١٣ق، الارشاد فی معرفة الحجج الله علی العباد؛ قم، کنکره شیخ مفید.
٨٩. میلانی، علی، ١٤١٩ق، دراسات فی منهاج السنة لمعرفة ابن تیمیه، بی جا، مؤلف.
٩٠. نجاشی، احمد، ١٤١٦ق، رجال نجاشی، تحقیق: موسی شبیری، چاپ چهارم، قم، النشر الاسلامی.

۹۱. ندیم، محمد، بی تا، الفهرست، بی جا، بی تا.
۹۲. نسائی، ۱۳۴۸ق، السنن الكبرى، بیروت، دار الفکر.
۹۳. نمازی، علی، ۱۴۱۸ق، مستدرک سفینه البحار، تحقیق: حسن بن علی نمازی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۹۴. —، ۱۴۱۵ق، مستدرکات علم رجال الحديث، طهران، ابن مؤلف.
۹۵. نوری، حسین، ۱۴۱۶ق، خاتمة المستدرک، تحقیق: مؤسسه آل البيت، قم، مؤسسه آل البيت.
۹۶. —، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، تحقیق: مؤسسه آل البيت، بیروت، مؤسسه آل البيت.
۹۷. همدانی، احمد رحمانی، ۱۴۱۷ق، الامام علی ۷، تهران، المنیر للطباعة والنشر.
۹۸. همدانی، حسن بن احمد، ۱۴۲۹ق، الاکلیل من اخبار الیمن وانساب حمیر، تحقیق: محمد بن علی الاکوع، صنعا: مکتبه الارشاد.
۹۹. هندی، فاضل، ۱۴۲۱ق، شرح العینیة الحمیریة، تحقیق: جعفر سبحانی، قم، مکتبه التوحید.
۱۰۰. یاقوت حموی، ۱۴۰۰ق، معجم الادباء، چاپ سوم، بیروت، دار الفکر.
- ب. فارسی
۱. جعفریان، رسول، ۱۳۹۳ش، منابع تاریخ اسلام، تهران، چاپ مهارت.
۲. کلبی، هشام بن محمد، ۱۳۸۵ش، الاضنام، ترجمه: سید محمدرضا جلالی، تحقیق: احمد نراقی، تهران، سخن.
۳. معلمی، مصطفی، ۱۳۸۹ش، «بنیان گزاران و مبلغان سب و لعن»، فصلنامه پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال اول، شماره ۱.
۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴ش، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۵. منتظر القائم، اصغر و سعیدی، وحید، ۱۳۹۳ش، تبیین نقش هشام کلبی در فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

